

زندگی و اندیشه فقهی - سیاسی علامه، شیخ یوسف بحرانی(1)

مهدی قاسمی

شیخ یوسف، فرزند مرحوم علامه بزرگ شیخ احمد ابن صالح ابن عصفور ابن احمد ابن عبدالحسین ابن عطیه ابن شبیه الدرازی بحرانی است. وی در روستای ((ماحوز)) متولد شد. شیخ احمد، پدر وی از موطن خود ((الدراز)) به منظور ادامه دروس عالی به ((ماحوز)) آمد تا از محضر محقق و استاد، شیخ سلیمان ماحوزی استفاده کند. وی اهل و عیال خویش را نیز همراه آورده و برای ادامه تحصیل رحل اقامت گزید. در مدت اقامتش در ماحوز بود که علامه یوسف بحرانی در سال 1107 متولد شد.

شیخ یوسف، خواندن و نوشتن را نزد معلمی که برای او در نظر گرفته شده بود، فرا گرفت. پدرش نیز در تعلیم و تربیت او نقش بسزایی ایفا نموده و در این امر، سعی بلیغ مبذول می داشت. علوم ادبی و غیر ادبی را به او مآموخت، به طوری که شیخ در این علوم متبحر شد. تعلیم و تربیت شیخ نزد پدر همچنان ادامه یافت. و به خوبی از سرچشمه زلال علم پدر بهره گرفت و به راستی برگ و بار و ثمره ای شیرین برجای گذاشت.

اما زندگی شیخ مفعم از بلاها و گرفتاریها و مصیبتها شد. گویا بر او مقدر شده بود که از روز اول، هدف آفات و مصیبتها باشد. روزگار، تیره‌های مسموم خویش را به سوی او نشانه رفت و تا زمانی که دار فانی را وداع گفت، انواع سختیها را تجربه کرد؛ اما هرگز از ادامه تدریس و تألیف باز نماند.

بیش از پنج سال نداشت که شورشها و اضطرابات، موطن او بحرین را فرا گرفت. دو قبیله ((الهوله)) و ((العتوب)) به جان هم افتادند و طغوا فی البلاد فاکثروا فیها الفساد. این جنگ و خونریزی سالها ادامه یافت؛ اما هنوز به پایان نرسیده بود که این بار هجوم بیگانگان بر بحرین آغاز شد و پس از سه سال نبرد، بالاخره به اشغال خارجیها درآمد و قتل و غارت و خونریزی آغاز شد. این امر سبب شد تا بزرگان و علما جهت مصون نگهداشتن جان خویش، طریق هجرت در پیش گیرند. از آن جمله، پدر شیخ یوسف بود که همراه خانواده خود به ((قطیف)) سفر کرد؛ اما فرزند بزرگ خود، شیخ یوسف را در آن تنگنا بر جای گذاشت تا شاید وی بتواند اموال به یغما رفته شان را به دست آورد و از آن مهمتر، کتابهای غارت شده را باز پس گیرد. اما او نیز پس از ناامیدی به پدرش در قطیف ملحق شد. زندگی در آن زیاد بسیار دشوار و تعداد اعضای خانواده زیاد بود و فقر، چهره کریه خود را نمایان ساخته بود و از همه مهمتر، خبرهای مایوس کننده بلاد نیز روح آنان را آزار می داد. وقتی خبر رسید که گروهی از ایرانیان برای نجات بحرین از دست خارجیها اقدام کرده اند، نور امیدی در دل آنان تابیدن گرفت؛ اما پس از چند روز درگیری، نیروهای ایرانی نیز شکست خورده و کاری از پیش نبردند. بیگانگان کلیه سربازان ایرانی را کشتند و شهر را به آتش کشیدند. از جمله چیزهایی که توسط آنها سوزانده شد، خانه پدر شیخ ما بود خبر این آتش سوزی تأثیر بسیار منفی بر وی گذاشت، به طوری که در اثر این واقعه، والد شیخ ما بیمار شد و سرانجام در سال 1131 دارفانی را وداع گفت.

شیخ یوسف در حالی پدر را از دست داد که 24 سال از عمرش می گذشت و در این شرایط سخت مسوولیت سنگین خانواده پرجمعیت آنها نیز بر دوش وی افتاد.

دو سال دیگر نیز در قطیف سپری شد و در این ایام، شیخ ما از محضر استاد پدرش، شیخ حسین ماحوزی بهره برد و دیگر بار هنگامی که بحرین روی صلح و آرامش به خود دید، به آنجا بازگشت و چند سالی نیز در درس دو شیخ بزرگ، شیخ احمد ابن عبدالله و شیخ عبدالله ابن علی تلمذ نمود. سپس به قطیف آمد تا مجدداً نزد علامه ماحوزی قرائت حدیث را دنبال کند و سرانجام نیز اجازه روایت از او دریافت کرد. پس از مدتی به بحرین بازگشت؛ اما روزگار باز هم چهره عبوس خویش را به وی نمایان

ساخت. کثرت دیون و عائله و شورشهای داخلی سرانجام وی را مجبور ساخت تا به ایران سفر کند.

هجرت به ایران

پس از اینکه افغانها سرزمین ایران را اشغال کردند و شاه سلطان حسین، پادشاه صفوی را به قتل رساندند، شورشها و انقلابات داخلی بحرین را نیز فراگرفت. شیخ یوسف جلای وطن کرده و به سوی ایران رهسپار شد. مدتی را در کرمان سپری کرد و سپس به شیراز رفت. حاکم شیراز، محمد تقی خان مقدم او را گرمی داشت و وی را اکرام کرد. شیخ نیز با توجه به استقبال شایانی که از او شده بود، زعامت دینی آنجا را به عهده گرفت. بحث و تدریس و مطالعه و تالیف را آغاز نمود و مسائل دینی را نیز پاسخ می گفت. برخی از کتابها و رسائل خویش را در مدت اقامت در شیراز به رشته تحریر درآورده است؛ اما باز هم حوادث روزگار، زندگی را در کام شیخ ما تلخ کرد. تندبادهای بلا بر این شهر وزیدن گرفت و شیخ ما را آواره کوه و بیابان کرد، تا اینکه بالاخره در روستای ((فسا)) رحل اقامت گزید. حاکم فسا، محمد علی نیز مقدم او را گرمی داشت و شیخ فرصت یافت تا دوباره تصنیف و تدریس و تالیف را از سر گیرد.

کتاب رسائل را نوشت و الحدائق الناضره را نیز در همین جا به رشته تحریر درآورد. از آنجا که آرامش و آسایش برای شیخ یوسف مقرر نشده بود، ((فسا)) نیز دستخوش آشوب شد. حاکم آنجا به قتل رسید و مردم نیز آواره کوه و بیابان شدند (1163). شورشیان حتی به خانه شیخ ما نیز هجوم آوردند و در حالی که وی در بستر بیماری آرمیده بود، اموال و کتابهای گرانبهای وی را که ثمره عمر با ارزش او بود، به غارت بردند. شیخ در حالی که بیمار بود، همراه خانواده اش راهی کوه و بیابان شد، تا اینکه بالاخره در ناحیه اصطهبانات مستقر شد. در مدت اقامت خویش در اصطهبانات نیز با انواع مصائب دسته و پنجه نرم کرد. هنوز از فتنه ای رها نشده بود که بلیه ای عظیم تر او را در بر می گرفت و از مصیبتی بیرون نیامده بود که به بدتر از آن گرفتار مآمد، آنچه جالب توجه و قابل تقدیر است، تلاش و فعالیت او در انجام وظیفه اش می باشد. وی با نشاط و شادمانی و در حالی که تمام این مصیبتها را تجربه می کرد، در تالیفاتش جدی، در عملش مداوم و در راه و روشی که در پیش گرفته بود، پشتکار داشت. نتیجه این روحیه شاد و قوی، آثار و کتابهای بالارزشی است که وی را در تاریخ جاودانه کرده است.

هجرت به عراق

شیخ یوسف زمانی که وارد اصطهبانات شد، تصمیم گرفت خاک ایران را ترک گوید و در عراق، در جوار عتبات مقدسه اقامت گزیند. پس راهی عراق شد و در کربلا ساکن شد و آنجا را موطن ابدی خویش قرار داد. تاریخ ورود شیخ ما به کربلا مشخص نیست؛ اما از برخی تالیفاتش چنین برمیآید که قبل از سال 1169 هـ. ق بوده است. شیخ یوسف در شهرک مقدس ((حائر)) سکنی گزید. این شهرک در آن زمان از بزرگترین مراکز علوم شیعه بود. نجف اشرف به خاطر مراکز دینی و علمای نامدارش برخورد می بالید. شیخ در زمان حیات استاد بزرگ، وحید بهبهانی وارد این شهرک گردید. کربلا در زمان این رهبر بزرگ در اوج مجد و عظمت قرار داشت. علمای شامخ، رجال دین، مجتهدین بزرگ و محققین نمونه، تاجهای علم و فضیلت و اجتهاد را بر سر نهاده و رایت کمال را در این شهر برافراشته بودند. شیخ ما نیز در میان این ستارگان بلند آوازه، اختری تابناک بود. به زودی آثار گرانبهای وی در میان گروههای دینی منتشر شد و شهرت و آوازه اش همه جا را پر کرد. مجتمعات و موسسات علمی او را شناختند، تبصرش را در فقه و حدیث دریافته و مقدمش را گرمی داشتند. بزرگان و علمای کربلا به سوی او روانه شدند تا از دریای بیکران علم او سیراب شوند، از آن جمله آنها می توان به چهار تن از مهدیین پنجگانه که از مشهورترین شاگردان استاد بزرگ وحید بهبهانی بودند، اشاره کرد. مناظرات زیادی بین او و استاد وحید بهبهانی صورت گرفت که برخی از آنها از شب تا صبح ادامه می یافت. در طول اقامت شیخ یوسف بحرانی در کربلا که به حدود بیست سال می رسید، وی

مصدر فتوا و رهبر دینی آنجا بود. سئوالهای فقهی و... از سراسر کشور برای او می رسید و ایشان به آنها پاسخ می داد. در مدت اقامت در کربلا، نجف اشرف را نیز زیارت کرد. زمان اقامت وی در نجف معلوم نیست؛ اما گفته می شود که ((الدرر النجفیه)) را در زمان حضورش در آن شهر مقدس تألیف کرده است.

وفات و مدفن شیخ یوسف

علامه یوسف بحرانی در بعد از ظهر روز شنبه چهارم ربیع الاول سال 1186(2) در سن 80 سالگی پس از اینکه حدود 20 سال زعامت دینی مسلمانان را بر عهده داشت، دیده از جهان فرویست. وی عمر شریف خود را در خدمت علم و دین مصروف داشت. احادیث مختلف ائمه علیهم السلام را جمع آوری و در تدوین فقه تلاش بی سابقه ای مبذول داشت. به محض اینکه خبر وفات شیخ منتشر شد، مردم کربلا از طبقات مختلف برای تشییع جسم طاهر وی از هر سو روان شدند در این گروهها، استاد و محقق بزرگ وحید بهبهانی حضور داشت که بنابر وصیت شیخ، بر او نماز گذارد. محل دفن شیخ در حائر شریف رواق حسینی نزد دو شهید می باشد. بعدها محقق وحید بهبهانی که در سال 1208 وفات یافت و شاگرد این دو، یعنی خواهرزاده وحید، سید طباطبایی صاحب ((الریاض)) متوفی به سال 1231 نیز در جوار مرقد شیخ مدفون گردیدند. شیخ پس از وفات خود، حدود 45 اثر گرانبها از خویش به جای گذاشت که از جمله آن: انیس المسافر و جلیس الحاضر، تدارک المدارک، الحدائق الناضره فی احکام العترة الطاهره، الدرر النجفیه و لولو البحرین می باشد.

دره نجفیه(3)

بهره اول: 1. [تحلیل روایت عمر ابن حنظله]

تفه الاسلام کلینی در اصول کافی و شیخ الطائفه در تهذیب، از قول عمر ابن حنظله با سند معتبر نقل کرده اند که عمر گفت، از امام جعفر صادق(ع) در مورد دو تن از اصحابمان که بر سر دین یا میراث با هم اختلاف داشتند و به سلطان و قاضی ستمگر مراجعه کرده بودند، سؤال کردم. حضرت فرمود:

((کسی که شکایت نزد قاضی و سلطان ستمگر ببرد و از او دادخواهی کند؛ چه در مورد حق و چه در مورد باطل، همانا شکایت نزد شیطان برده و کسی که به این حکم تن در دهد، فعل حرامی انجام داده است، اگرچه حق او ثابت شود؛ زیرا حکم طاغوت را به کار بسته است؛ در حالی که خداوند امر فرموده از طاغوت اجتناب ورزد. خداوند تعالی می فرماید: ((پریدون ان يتحاكموا الی الطاغوت و قد امروا ان تکفروا به... می خواهند دادخواست نزد طاغوت بربند؛ در حالی که از این کار منع شده اند.))

پرسیدم؛ پس چگونه عمل کنند؟ حضرت فرمود: ((کسی را پیدا کنند از میان شما که احادیث ما را بدانند، حلال و حرام ما را بشناسد و احکام ما را در نظر داشته باشد، سپس به حکم او رضایت دهند. همانا من چنین کسی را بر شما حاکم قرار می دهم. اگر این شخص طبق احکام ما قضاوت کرد و از او نپذیرفتند، در این صورت حکم خدا سبک شمرده شده و نادیده انگاشته شده است. همچنین دست رد به سینه ما اهل بیت زده است کسی که ما را رد کند، خداوند را رد کرده و این کار در حد شرك به خداست.))

گفتم، اگر هر يك از طرفین منازعه، شخصی را از اصحاب انتخاب کرد که ناظر بر حق او باشد (در مورد منازعه آنها قضاوت کند) و این دو شخص انتخاب شده، دو حکم متفاوت صادر کردند و در مورد بیان حدیث از شما اهل بیت هم اختلاف نظر داشتند، در این صورت چه باید کرد؟

حضرت فرمود؛ حکم آن که عادلتر، فقیه تر و صادقتر در بیان حدیث و باتقواتر است، صحیح می باشد و به حکم فرد دیگر توجهی نشود. حنظله می گوید؛ پرسیدم (اگر این دو نفر) هر دو عادل باشند، مورد رضایت اصحاب باشند و هیچ کدام بر دیگری

فضیلتی نداشته باشند، چه باید کرد؟ حضرت فرمود:

((نظر هر کدام از این دو که با نظر ما موافق بود و جمع اصحاب نیز بر آن صحه گذاشتند (یعنی جمع اصحاب و مقدر بیشتری از اصحاب بر آن اتفاق نظر داشتند) به آن عمل شود و روایت شاذ و غیرمشهور در نزد اصحاب را رها کنند؛ زیرا چیزی که جمع اصحاب بر آن اتفاق نظر دارند، در صحیح بودنش شکی نیست.))

سپس حضرت ادامه می دهند: ((امور، سه گونه اند؛ برخی از امور، روشن و واضح و طریق هدایتشان آشکار است. این امور را باید به کار بست. برخی از امور، ضلالت و گمراهیشان آشکار است، از اینها باید اجتناب کرد و گروه سوم، اموری هستند که شبهه ناکند، اینها را باید به خدا و رسول او ارجا کرد. حضرت پیامبر(ص) نیز در این مورد می فرماید: امور حلال، معلوم و مشخص هستند. همین طور امور حرام، واضح و مشخص اند؛ اما شبهات در بین این دو قرار دارند (نه معلوم است حلالند و نه مشخص که حرامند). کسی که شبهه را ترك کرد، از محرمات نجات می یابد؛ اما کسی که به شبهه عمل کرد، وارد محرمات شده است. چنین کسی بدون اینکه بداند هلاک می شود. حنظله پرسید؛ اگر هر دو خبری که از شما نقل می شود، مشهور و صحیح باشد و افراد مطمئن آن را بیان کرده باشند در اینجا چکار باید کرد؟ حضرت فرمود؛ هر کدام که موافق کتاب خدا و سنت پیامبر (ص) و مخالف عامه منظور از عامه، ظاهرا اهل سنت است. بدان عمل شود و آن که مخالف حکم کتاب و سنت و موافق با احکام عامه است، ترك گردد.

گفتم جانم به فدایت، اگر هر دو فقیه (که برای امر قضاوت انتخاب شده اند)، حکم این قضیه را از کتاب و سنت استنباط کردند؛ اما ما متوجه شدیم یکی از این دو حکم، موافق عامه و دیگری مخالف احکام آنهاست، کدام يك را برگزینیم؟ حضرت فرمود: آن حکم و روایتی را انتخاب کنید که مخالف عامه، صحیح و ارشاد کننده باشد.

گفتم فدایت شوم، اگر هر دو خبر موافق احکام عامه باشد؟ حضرت فرمود: ببینید حکام و قضات آنها به کدام يك بیشتر تمایل دارند، آن را ترك کنید و دیگری را عمل کنید. گفتم، اگر حکامشان با هر دو خبر موافق باشند، چه باید کرد؟ حضرت فرمود: ((در این صورت ترجیح این است که صبر کنی تا امامت را ملاقات کنی؛ چرا که توقف در هنگام شبهه بهتر از این است که انسان وارد مهلکه بشود.))

شیخ صدوق قدس سره، حدیث مذکور را در ((النهایه)) از داوود ابن حصین نقل کرده و داوود نیز از عمر ابن حنظله نقل کرده است. صدوق ره می گوید: در این خبر نکات ظریف وجود دارد؛ اول اینکه این حدیث و امثال آن از رجوع به سلاطین عامه و قضات آنها منع می کند و عمل به حکم آنان را حرام و باطل می داند. آیه شریفه قرآن نیز بر این امر دلالت دارد، آنجا که خداوند تعالی می فرماید: ((الم تر الی الذین یزعمون انهم امنوا بما انزل الیک و ما انزل من قبلك یریدون ان یتحاکموا الی الطاغوت و قد امرو ان یکفروا به...)) آیا ندیدی آنان که گمان می کردند ایمان آورده اند به آنچه نازل شده بر تو و پیامبران قبل از تو (اما) می خواهند دادخواهی نزد طاغوت برند در حالی که از این کار منع شده اند...

گروهی از اصحاب رضوان الله علیهم تصریح کرده اند، این حکم (منع رجوع به طاغوت) شیعیان فاسق را هم شامل می شود. کسانی که رشوه می گیرند به خاطر احکام و مثل اینها، مطلقا از جانب ائمه علیهم السلام اجازه داده نشده که به آنها مراجعه شود؛ زیرا منظور از طاغوت گرچه شیطان است که طغیان او زیاد است؛ اما در اینجا منظور از طاغوت هر کسی است که به حق حکم نمی کند؛ بلکه از روی شبهه حکم می کند. اصولا رجوع به شیطان که لیاقت و شایستگی آن را ندارد، سبب گمراهی است. تتمه آیه نیز همین مطلب را می رساند و یرید الشیطان ان یضلم ضلالا بعیدا...

امیرالمومنین(ع) نیز مطلب فوق را تأیید می فرمایند: هر حکمی که از روی احکام ما نباشد، طاغوت است و سپس آیه فوق را تلاوت کرد.

طبری در مجمع البیان از امام باقر(ع) و امام صادق(ع) نقل می کند که منظور از طاغوت، هر کسی است که شکایت نزد او

برند به هدف قضاوت؛ اما او حکم عادلانه ندهد (حکم به غیر حق کند). شکی نیست امام علیه السلام اجازه نداده که شکایت نزد حاکم ظالم برده شود؛ اما در مورد حاکمی که از روی حق و عدل قضاوت کند، نهی نشده است و اشکالی ندارد که حق را به وسیله حاکم عدل تحصیل کرد.

اما سؤال اینجاست که اگر حاکم عادل وجود نداشت، آیا جایز است نزد حاکم ظالم رفت و حکم آنها را پذیرفت. برخی اصحاب از جمله شهید ثانی قدس سره در مسالک پس از بیان حکم مذکور می گویند: اگر امر دایر است بر اینکه حق خود را بگیری، جایز است مراجعه کند به آنها؛ همچنان که جایز است تحصیل حق بدون مراجعه به قاضی. زمانی از مراجعه به حاکم ظالم نهی گردیده که طرفین با اختیار خود این کار را انجام دهند و امکان تحصیل حق به وسیله حاکم عادل وجود داشته باشد.

شهید ثانی نظر خود را به وسیله خبر ابی بصیر تأیید می کند که گفت، از امام جعفر صادق (ع) شنیدم، فرمود: هر کس بین او و برادرش اختلافی وجود داشته باشد و برادرش او را دعوت کند تا شخص سومی (که عادل هم باشد) بین آنها قضاوت کند و او از این امر خودداری ورزد و بخواهد به اینها مراجعه کند، به منزله کسی است که خداوند در این آیه فرموده است. سپس آیه مذکور را تلاوت فرمودند: ((إلّم تر الی الذین یزعمون... یریدون ان یتحاكموا الی الطاغوت)).

و باز روایت دیگری از امام جعفر صادق (ع) موجود است که می فرماید: ((ای ابامحمد! اگر بر کسی حقی داشته باشی و او را دعوت نمایی تا نزد حاکم عادل آن را مطالبه نمایی؛ ولی وی خودداری کرد و ترا نزد حاکم ظالم فرا خواند، هر آینه این امر رجوع به طاغوت است و سپس آیه فوق را تلاوت کرد. مرحوم فاضل خراسانی در کفایه و مرحوم محقق اردبیلی در مورد حکم فوق اشکال کرده اند. فاضل خراسانی در کفایه پس از بیان مسأله می گوید: در این مسأله اشکال وجود دارد؛ زیرا حکم حاکم ظالم حرام است و مراجعه به او اقتضای چنین امری است. این کار، کمک و یاری رساندن به گناهکاران است که از آن نهی شده است، بر کسی پوشیده نیست که ترافع نزد حاکم ظالم، مصادره به مطلوب است و منتقد ادعا می کند، حکم تحریم به این مورد اختصاص ندارد؛ به خاطر اینکه ضرورت و حرج ایجاب می کند به قاضی ظالم مراجعه کند، مثل این است که کسی برای بازستاندن حق خویش از کسی که منکر آن است، به سرقت و خشونت متوسل شود.

جواب این است که اگر کسی بگوید همه اخبار وارده در این زمینه با صراحت بیان کرده اند که قید تحریم در این مسأله وجود ندارد، آن وقت حکم به تحریم مطلق واجب نیست؛ در حالی که تخصیص مذکور صراحت ندارد. پس حکم به تحریم، مطلقا واجب است.

اما نظر فوق نیز خالی از نقد نیست. دو خبر ابابصیر دلالت دارد بر تحریم، کسی که طرف مقابل او را به حاکم عادل فرا خواند؛ اما او استکاف ورزیده و جهت حل مسأله به حاکم جور مراجعه کند. ظاهرا این طور به نظر می رسد که محل تحریم زمانی است که حاکم عادل موجود باشد؛ اما از مراجعه به او خودداری شود؛ زیرا اگر تحریم مطلق بود، بیان حرج، معنا و موضوعیت نداشت و رجوع به حاکم عادل توجیهی پیدا نمی کرد. بر اساس روایت ابی خدیجه و به طور کلی نهایت آنچه اخبار بدان دلالت دارد، این است که منع تحاکم به طاغوت، زمانی است که حاکم عادل وجود داشته باشد، همچنان که این مسأله در روایت مفروض است و به عبارت دیگر، در صورت عدم وجود حاکم عادل، خیار منع جهت رجوع به حاکم ظالم وجود ندارد. محقق اردبیلی در کتاب آیات الاحکام پس از ذکر موضوع می نویسد: در صورتی که بین او و بین الله حق برای او ثابت شده باشد و برای اثبات حق خویش راهی جز مراجعه به طاغوت وجود نداشته باشد، با این عذر، قید تحریم مستثنا می شود و می تواند به حکم طاغوت تن دهد. اگرچه این استثنا مشهور هم هست، عقل و روایت هم آن را تأیید می کند؛ اما مع الوصف احتیاط آن است که به طاغوت مراجعه نکند.

بوره دوم [منع رجوع به حاکم ظالم]

محقق اردبیلی، تحاکم و مراجعه به ظالم را اختصاص به دین می‌داند نه عین. در شرح ارشاد می‌گوید، حرمت مراجعه به حاکم ظالم و اعمال حکم او تنها در دین است نه برای عین. سید نعمت‌الله جزایری در شرح روایت از شیخ محمد ابن حسن الحر العاملی، پس از نقل خبر مذکور، تحریم را در مورد دین یا میراث عنوان کرده است. مرحوم اردبیلی هم با توجه به نظر فوق، قید تحریم را تنها برای دین لازم می‌داند. در جواب باید گفت: ذکر میراث اعم است از هر دو (عین و دین); دوم اینکه، مناط حکم جواب امام است که فرمود: چه در مورد حق باشد یا باطل که ظاهراً شامل عموم قضایاست. پس، قید دین به تنهایی موضوعیت ندارد. برخی اخبار مسأله از جمله، روایت ابی خدیجه هم دلالت بر عموم دارد که می‌گوید امام جعفر صادق(ع) به من گفت، برحذر می‌دارم شما را از اینکه برخی از شما، از برخی دیگر، نزد حاکم ظالم شکایت کند; بلکه پیدا کنید شخصی را از میان خودتان که قضایای ما را بداند و او را بین خود قرار دهید، من هم او را قاضی شما قرار می‌دهم، پس از او دادخواهی کنید. و در روایت دیگری می‌گوید، امام جعفر صادق(ع) مرا نزد اصحاب فرستاد و فرمود به آنها بگو:

((برحذر باشید از اینکه در هنگام ایجاد خصومت در بین خودتان در مورد داد و ستدها به کسی از این افراد فاسق مراجعه کنید. کسی که حلال و حرام ما را می‌داند، بین خود قرار دهید. من او را بر شما قاضی قرار می‌دهم، برحذر باشید از اینکه برخی از شما، بعضی دیگر را نزد حاکم ظالم شکایت کنند.))

هر دو روایت بر عموم دلالت دارند. چه بسا نظر مرحوم اردبیلی در مقید دانستن تحریم به دین، اشاره است به سخن ایشان در کتاب آیات الاحکام که فرق عین و دین را در آن بیان می‌کند. می‌گوید:

((دین، امری کلی و ثابت در ذمه است; مشخص و معین نیست، مگر اینکه با رضایت صاحبش یا حاکم شرعی معین شود. اما عین مستحق است برای صاحبش، نیازی به تعیین آن نیست، به حاکم شرعی هم نیاز نیست تا آن را مشخص کند. صاحب عین هر زمان که بخواهد، می‌تواند آن را مطالبه و اخذ نماید و برای گرفتن آن می‌تواند از راههای جور از قبیل سرقت و حيله وارد شود.))

اولاً باید گفت که این تفسیر و معنا از ((عین و دین))، اجتهاد در مقابل نص آیه و روایت است; زیرا همان طور که گفته شد، ظاهر روایت بر عموم دلالت دارد. دوم آنچه احتمال قریب (به یقین) دارد; بلکه واضح و روشن است، این است که علت منع از شکایت نزد سلطان ظالم و تن دادن به حکم آنان اگر حتی موافق حکم شرعی باشد، سبب اعلائی کلمه آنها در دعوی امامت و خلافت می‌شود. (یعنی مراجعه به آنها سبب افزایش مشروعیت سیاسی آنها می‌شود و ادعا می‌کنند مردم به آنها اعتماد دارند)) (4) و پیراهن خلافت را بر تن خویش می‌بینند. بر همین اساس، از اخبار این طور استنباط می‌شود که در امور مباح و حتی مستحب نیز نباید حاکم ظالم را مساعدت کرد، چه رسد به اینکه مسائلی که مخصوص منصب رسالت و امامت است نزد آنها ارجاع شود. به همین دلیل است که امام فرمودند; کسی که به اینها مراجعه کند، مثل این است که حکم طاغوت را اجرا کرده است. محقق مازندرانی در شرح اصول کافی پس از بیان و ان‌کان حقاً ثابتاً له (اگرچه حق او ثابت شود) می‌نویسد:

((ظاهراً تفاوتی بین دین و عین نیست; تفاوتی که وجود دارد این است که مالی که عوض دین از مدعی علیه گرفته شده و توسط حکم طاغوت به مدعی منتقل شده، برای مدعی جایز نیست آن را بگیرد و در آن تصرف کند; اما عین، مال مدعی است و حق اوست و اگر لازم باشد به حکم طاغوت آن را بگیرد، جایز است در آن تصرف کند. سپس می‌گوید، به درستی که مالی را که توسط حکم طاغوت گرفته است به تحقیق که خداوند امر فرموده از این عمل اجتناب ورزد.))

آنچه از تحلیل فوق استنباط می‌شود، این است که بین این دو (عین و دین) تفاوتی وجود ندارد و این تعلیل تأیید می‌کند آنچه را گفته ایم و تأکید می‌کند آنچه را از روایت فهمیده و درک کرده ایم.

بوره سوم] نایب امام باید بر جمیع اخبار ائمه علیهم السلام آگاه باشد]

ظاهرا در سخن امام(ع) آنجا که می فرماید: ((کسی که حدیث ما را روایت کند، در حلال و حرام ما نظر کند و احکام ما را بشناسد؛ منظور کسی است که عموم اینها را بداند. من قانع شده ام که نایب ائمه هدی علیهم السلام واجب است بر جمیع اخبارشان مطلع باشد و همه احکامشان را بشناسد. اگر امکان این فراهم نبود که همه احکام را بداند و همه اخبار را بشناسد، غالب آنها را بداند، به حسب امکان آنچه میسر است بداند و به قدر وافر احکام و اخبار را بشناسد، و یا اینکه حداقل آنچه را متعلق به این واقعه است، بداند و بشناسد. روایت اول ابی خدیجه همین مطلب را تأیید می کند، آنجا که می فرماید: یعلم شیئا من قضایانا فاضل خراسانی قدس سره در کفایه می نویسد:

((از روایت عمر ابن حنظله چنین استفاده می شود که کسی که حدیث اهل بیت علیهم السلام را روایت کند، در حلال و حرام آنها نظر داشته باشد و آن را بشناسد، حاکم است؛ اگرچه در همه آنها مجتهد نباشد)).

برخی از متأخرین نیز چنین گمانی دارند. اما این نظر قابل تأمل است؛ زیرا ظاهر قول امام(ع) عرف احکامنا، عموم احکام است و شناخت برخی از احکام کافی نیست.

برخی در این باره به محقق اردبیلی اشاره می کنند. محقق اردبیلی در شرح ارشاد، همان تفسیر و رجحان ما را از عموم احکام اختیار کرده است (یعنی همانگونه که گفته ایم، منظور از حلال و حرام ما را بداند و احکام ما را بشناسد عموم احکام و روایات است و محقق اردبیلی هم همین نظر را دارد؛ لکن، اخیرا تعداد کثیری روایت جمیع احکامهم و احاطه به آن احکام را در چارچوب روایات کتب اربعه می دانند. این گمان غلط محض است؛ زیرا شمار زیادی از مدارک احکام شرعی که برخی از متأخرین گمان می کنند وجود ندارند و بر مقدمین ایراد می گیرند که این احکام مستند نیستند، در کتابهای دیگری غیر از کتب اربعه؛ مثل کتابهای صدوق و امثال آن وجود دارند. به همین خاطر شیخ ما، صاحب بحار و شیخ حر عاملی در کتاب ((الوسائل)) تدوین اصول اضافی. علاوه بر کتب اربعه. را بر عهده گرفتند.

بهره چهارم [شرط فقاقت در نیابت امام معصوم(ع)]

اصحاب رضوان الله علیهم به واسطه این خبر و امثال آن، استدلال کرده اند که نایب ائمه هدی علیهم السلام لازم است فقیه جامع الشرایط باشد؛ زیرا شناخت احکام ائمه علیهم السلام و شناخت کتاب عزیز و احکام آن مشروط است به شناخت علوم معتبر در اجتهاد. همچنین مشروط است به شناخت مذاهب عامه و خاصه. محقق اردبیلی به این مورد اعتراض داشت و می گفت، ظاهر اخبار و مجرد فهم روایت، کافی است.

می گویم: تحقیق ایجاب می کند که به تفصیل بحث شود در مورد اینکه بین زمان ائمه علیهم السلام و زمان ما تفاوت وجود دارد. در زمان ائمه علیهم السلام مجرد شنیدن روایت ایشان چه به صورت شفاهی از خودشان یا به واسطه، کافی بود و اصحابشان هم بر همین اساس عمل می کردند و این روش هم بر کسی پوشیده نیست. اما در زمان ما به لحاظ اختلاف اخبار واصله و وجود اشتباهات احتمالی، همچنین به لحاظ فقدان قراین، لازم است چیزهای دیگری که ما را در فهم معنای (روایات) کمک می کنند و معرفت ما را نسبت به کتاب عزیز و قواعد و ضوابط به جا مانده از ائمه علیهم السلام یاری می رسانند، بشناسیم. بویژه در جمع بین اخبار مختلف و مانند اینها، این امر ضروری است. علاوه بر موارد بالا يك نیروی قدسی که علمای اعلام از آن به عنوان ((ملکه)) یاد می کنند، جهت استنباط احکام ضروری است که عمده این نیروی قدسی در قلب است. به جز مورد اخیر (ملکه) موارد دیگر سهل الوصول است؛ چه بسا کسانی هم آنها را محقق کرده باشند؛ اما این قوه قدسیه به دست خدای تبارک و تعالی است و به هر کس از بندگان که بخواهد بر اساس حکمتش آن را می دهد. کثرت تمرین و ممارست هم موجب تحصیل این قوه می شود. همچنین آموزش و تعلیم اخبار ائمه علیهم السلام، تلاش در شناخت آثار آنها، خالی کردن قلب از شائبه ها، صفای باطن، آراسته شدن به فضائل و دوری از رذائل، مداومت در طاعات و عبادات و اجتناب از چیزهایی که نهی شده؛ بلکه حتی

شده است و این تنها برای زمان غیبت نیست؛ بلکه ظاهراً در حال حضور هم به قوت خود باقی است؛ زیرا در روایت مذکور امام صادق علیه السلام (جعله حاکماً) او را حاکم قرار داد، در حالی که زمان حضور بود.

بهره پنجم] اوصاف حاکم در روایت حنظله و زراره]

روایت عمر ابن حنظله، اولویت در انتخاب اخبار را به ما نشان می دهد؛ به شکلی که در هیچ يك از اخبار وارده چنین ترتیبی وجود ندارد. تنها يك روایت دیگر وجود دارد که در آن اولویت و ترتیب عمل وجود دارد و آن روایت زراره است. در کتاب عوالی از علامه زراره ابن اعین می گوید: ((از امام باقر (ع) سؤال کردم؛ فدایت شوم گاهی اوقات دوگونه حدیث و روایت مختلف از شما می رسد، به کدام يك باید عمل کنم؟ امام فرمود: ای زراره به آن که در بین اصحاب مشهور است عمل کن و آنکه ناشناخته و مجهول است، رها کن. گفتم آقای من هر دو روایت مشهور و از شما نقل و روایت شده است: در این صورت چه باید کرد؟ فرمود: گفته هر کس که عادلتر و مطمئن تر است را عمل کن. گفتم هر دو راوی عادل و مورد رضایت و موافقت هستند. فرمود: نگاه کن آنکه موافق نظر عامه است، آن را رها کن و به آن روایت که مخالف آنهاست عمل کن، بدرستی که حق در آن روایتی است که مخالف آنهاست. گفتم چه بسا هر دو روایت موافق عامه باشند یا مخالف آنها، در این صورت چگونه عمل کنم. حضرت فرمود: آنکه حافظ دین توست عمل کن و دیگری را ترك کن. گفتم اگر هر دو حدیث محافظ دین باشند، در این صورت چه باید کرد؟ حضرت فرمود: در این صورت یکی را انتخاب کن و به آن عمل نما. در کتاب مذکور پس از نقل این روایت، در روایت دیگری می نویسد: امام در بخش آخر سؤال زراره فرمود: پس صبر کن تا امامت را بینی سپس از او سؤال کن. من اخبار دیگری که راههای متعدد دیگری را ترجیح می دهند، نمی پذیرم جز همین دو خبر. اما این دو خبر در ترتیب بیان روشها با هم اختلاف دارند (هر دو در بیان روش عمل یکی هستند) مقبوله عمر ابن حنظله به ترتیب عادل بودن، فقیه بودن، موافق بودن جمع با آنها، موافق کتاب بودن، سپس مخالف اهل سنت بودن؛ مرفوعه زراره، مشهور بودن، عادل بودن مورد اطمینان بودن، مخالف عامه بودن (اهل سنت) و سپس حافظ دین بودن را مطرح می کنند. در مقبوله حنظله محافظ دین بودن ذکر نگردیده و در مرفوعه زراره موافق قرآن بودن ذکر نگردیده است. در جواب می توان گفت: اولاً در این دو روایت ترتیب منظور نظر نبوده است. امام علیه السلام به ترتیب سئوالهای سؤال کننده جواب داده است. در حقیقت این ترتیب در کلام سؤال کننده بوده است و از آنجا نشأت می گیرد. هر کدام از این روشها را که بتوان عمل کرد، مفید فایده است. هر دو روایت البته دارای ترتیبی می باشند؛ اما يك نوع ترتیب خاصی القا نمی کنند ثانیاً عمل به مقبوله حنظله ترجیح دارد؛ زیرا سه تن از ائمه هدی علیهم السلام آن را نقل کرده اند، اصحاب نیز همگی آن را پذیرفته و نام ((مقبوله)) را بر آن نهاده اند و در عمل به آن نیز اتفاق نظر دارند؛ زیرا دارای احکامی است که در روایت زراره وجود ندارد. مقام و مزیتی که مقبوله حنظله دارد، در روایت زراره نیست.

بهره ششم] کدام ویژگی در حاکم اولویت دارد: فقاقت یا عدالت؟]

ملا محمد صالح مازندرانی در شرح اصول کافی پس از بیان حضرت (ع) در حدیث مذکور که می فرماید به حکم آن که عادلتر و فقیه تر است عمل نما، می نویسد: حاکم باید به عدالت، فقاقت صداقت و تقوا (ورع) متصف باشد، کسی که این اوصاف چهارگانه را دارا باشد، او شایسته حکومت و منصوب از طرف ائمه هدی علیهم السلام است و کسی که یکی یا برخی از این صفات را نداشته باشد، اجازه ندارد بین مردم حاکم شود، اگر چه اوصاف دیگرش، متعدد و زیاد باشد. در اینجا اختلافی در حکم و استناد پیش می آید؛ ظاهر حدیث این طور می نمایاند که کسی که بیش از اوصاف چهارگانه را دارا باشد همچنین کسی که برخی اوصاف را بیشتر داشته باشد، بر کسی که در همان اوصاف نقصان دارد مشروط بر اینکه در بقیه اوصاف مساوی باشند، مقدم است؛ زیرا کسی که اوصاف بیشتری داشته باشد، قویتر است. اما اگر کسی برخی از صفات را بیشتر داشته باشد و کس دیگری، برخی دیگر

را بیشتر دارا باشد در اینجا مشخص نیست برتری با چه کسی می باشد؛ زیرا هیچ کدام بر دیگری اولویت ندارد. برخی می گویند آن که فقیه تر است بر آن که عادلتر است رجحان دارد؛ زیرا هر دو، در اصل عدالت مشترکند. بنابراین در اینجا فقاقت عنصر برتر است؛ اما اگر در فقاقت مساوی باشند، آن که عادلتر است برای حاکم بودن در بین مردم رجحان دارد.

بهره هفتم] اهمیت شرط عدالت و فقاقت در حاکم

این روایت شامل ترجیح عادل بودن و فقیه بودن حاکم بر سایر صفات اوست، همچنان که در مرفوعه زراره این روش مشهود است. اما ثقه الاسلام در مقدمه کتاب خود هنگام بحث از ترجیحات، فقیه بودن و عادل بودن را ذکر نکرده؛ بلکه تأکید کرده است که روایت لازم است موافق کتاب خدا و مخالف عامه و منطبق با نظر جمع باشد. برخی از بزرگان گفته اند؛ علت این است که از نظر او همه احادیث کتاب صحیح نبوده اند؛ همچنان که خود در دیباچه کتابش به آن اعتراف کرده است. اخبار دیگری که در این زمینه وارد شده، عادل بودن را در زمره مرجحات ندانسته اند. در اصول کافی از ابن ابی یعفور نقل شده که گفت؛ از امام جعفر صادق (ع) سؤال کردم در مورد حدیثی که دو نفر؛ یکی مورد اعتماد (ثقه) و دیگری غیر مورد اعتماد نقل می کنند. حضرت فرمود: زمانی که حدیثی بر شما وارد می شود، اگر شاهی از آن در کتاب خدا و یا گفتار رسول (ص) پیدا کردید، فبها وگرنه، کسی که آن حدیث را آورده سزاوارتر از حدیث است. یعنی حضرت علیه السلام در اینجا مورد اعتماد بودن را مرجح ندانست و نگفت به سخن آن که اعتماد داری، عمل کن.

بهره هشتم] اختیار حاکم اسلامی

روایت عمر ابن حنظله دلالت دارد بر اینکه در صورت عدم وضوح بین تخییر و ارجا باید توقف کرد؛ اما روایت زراره دلالت دارد بر اینکه به هر کدام که خواست می تواند عمل کند (تخییر و ارجا). علما در این مورد اختلاف نظر دارند؛ برخی ارجا و توقف را حمل بر فتوا می دانند و انتخاب را حمل بر عمل. به عبارت دیگر، فقیه در حالی که مردد است و نمی داند کدام يك از راه حلها را انتخاب کند، نمی تواند در مورد آن، حکم و فتوا بدهد؛ اما از باب تسلیم، به هر کدام که خواست می تواند عمل کند. علامه ابوالحسن شیخ سلیمان را بن عبدالله البحرانی در کتاب الشعره الكامله از علی ابن مهزیار گفت؛ در کتاب عبدالله ابن محمد خواندم که به امام ابی الحسن (ع) نوشت: اصحاب ما در روایاتی از امام جعفر صادق (ع) اختلاف دارند، این اختلاف در مورد نماز دو رکعتی صبح در هنگام سفر است. برخی می گویند آن را بر روی محمل بخوان و برخی دیگر می گویند نباید بخوانی، مگر بر روی زمین. پس به من بگو چگونه عمل کنم که به شما اقتدا کرده باشم. حضرت در جواب ایشان نوشت: به هر کدام از دو روش که خواستی عمل کن. اما باید گفت؛ تخییر در عمل به دو صورت می تواند انجام گیرد؛ یکی، زمانی که دسترسی به ائمه علیهم السلام وجود نداشته باشد و در حقیقت نتوانیم از ایشان استعلام کنیم، در اینجا به خاطر اینکه از سرگردانی نجات پیدا کنیم و در تنگنا قرار نگیریم، عمل به تخییر جایز است.

ممکن است در جایی ائمه علیهم السلام رخصت داده باشند تا به اختیار عمل کنیم. زمانی نیز پیش مآید حکم مسأله را از امام سؤال می کنیم و امام هم اجازه می دهند (همانند نماز دو رکعتی در فوق). در این صورت، حاکم شرعی می تواند فتوا به تخییر بدهد؛ زیرا دلیل شرعی از جانب امام دارد، بر خلاف زمان ما که جایز نیست برای فقیه که حکم و فتوا بدهد (چون زمان غیبت است. دوم، ارجا و توقف ویژه زمان وجود امام (ع) است؛ چون امکان استعلام از امام وجود دارد و عمل تخییر برای زمان غیبت یا زمانی است که دسترسی به معصوم امکان پذیر نباشد. احمد ابن ابی طالب طبرسی در کتاب احتجاج می نویسد: سخن امام به سؤال کننده در این مورد که فرمود، صبر کن تا امامت را ملاقات کنی، منظور این بوده که اگر می توانی به امام دسترسی داشته

باشی، صبر کن؛ اما زمانی که امام غایب است و اصحاب همگی اتفاق نظر دارند بر دو خبر و هیچ رجحانی به لحاظ کثرت و عدالت در مورد یکی از آنها نیست، حکم در مورد آن، از باب تخییر است. حسن ابن الجهم از امام رضا (ع) نقل می کند که از امام رضا سؤال کردم: احادیث مختلفی از شما به ما می رسد، امام فرمود: هر وقت حدیثی از ما وارد شد، آن را با کتاب خدا و سایر احادیثمان مقایسه کن، اگر شبیه به آنها بود از ماست و اگر شبیه آنها نبود، از ما نیست. گفتم: دو شخص مورد اعتماد دو حدیث مختلف را از شما روایت می کنند، نمی دانیم کدام يك درست است. امام فرمود: وقتی نمی دانی کدام يك صحیح است، به هر کدام که خواستی عمل کن. حارث ابن مغیره می گوید: از امام جعفر صادق (ع) شنیدم که فرمود: وقتی از اصحاب مورد اعتماد احادیثی شنیدی می توانی به هر کدام که خواستی عمل کنی تا اینکه امامت را ببینی و از او سؤال کنی. سماعه ابن مهران می گوید: از امام جعفر صادق (ع) پرسیدم، يك نوع حدیث واحد شنیدم که یکی از آنها ما را از کاری نهی می کرد و دیگری (در همان مورد) ما را امر به آن کار می کرد. امام فرمود: به هیچ کدام عمل نکن تا اینکه صاحبت را ببینی، سپس از او سؤال کن. گفتم: مجبوریم به یکی از آنها عمل کنیم. فرمود به آن که خلاف عامه است عمل کن. این نمونه از احادیث در کنار برخی دیگر از روایات مشتمل است بر ارجا و توقف از يك طرف و تخییر و عمل با اختیار از طرف دیگر؛ اما بیانگر برتری و ترجیح هیچ يك از راه حل های مورد نظر در احادیث فوق نمی باشد.

بهره نهم] حاکم اسلامی و مسائل جدید]

تفه الاسلام کلینی در اصول کافی از حسین ابن مختار از برخی اصحاب از امام جعفر صادق (ع) نقل می کنند که فرمود: اگر کسی بر تو وارد شود و حدیثی بگوید سپس کس دیگری بیاید و خلاف آن حدیث را نقل کند، به کدام يك عمل می کنی؟ گفت: به آخری عمل می کنم. امام فرمود: درود خدا بر تو باد. همچنین با سند از علی ابن خنیس از امام جعفر صادق (ع) نقل می کند که به امام جعفر صادق (ع) گفتم، زمانی که حدیثی از او زندگی شما به ما می رسد و حدیثی از آخر زندگی شما، به کدام يك عمل کنم؟

فرمود: عمل کنید به آن تا زمانی که خبر دهند شما را از آن که زنده است، پس به قول او عمل کنید.

سپس امام جعفر صادق (ع) فرمود: به خدا قسم ما، شما را در چیزی که وسع و توان آن را نداشته باشید، داخل نمی کنیم (چیزی بیش از حد توان از شما نمی خواهیم (یکلف الله نفسا الا وسعها)، در حدیث دیگری که پس از این خبر نقل شده آمده: به آخرین و تازه ترین حدیث عمل کنید (خذوا بالاحدث)

از این دو خبر چنین مستفاد می گردد که یکی از راه های ترجیح حدیثی بر حدیث دیگر که با آن تعارض داشته باشند، عمل به آخرین حدیث است (جدیدترین و تازه ترین حدیث ملاک است). شیخ صدوق رحمه الله علیه در نهاییه، دو خبر را نقل می کند که گمان می برد متعارض هستند. سپس می گوید: اگر این دو خبر صحیح باشند، واجب است به آخرین آنها عمل شود، همچنان که امام صادق (ع) به آن امر کرده است؛ زیرا اخبار، ابعاد و معانی مختلفی دارند و هر امامی به زمان و احکامش بیش از دیگران واقف است.

می گویم: عمل به اینگونه و این شیوه یعنی عمل به تازه ترین حدیث در زمان ائمه علیهم السلام اشکالی ندارد؛ زیرا اختلاف مذکور در احادیث ناشی از تقیه است برای دفاع از شیعه. سخن امام در آنجا که می فرماید؛ وارد نمی کنیم شما را مگر در آنچه توان تحمل آن را داشته باشید، دال بر همین امر تقیه است. پس در این صورت، عمل به آخرین حدیث زمانی است که لازم است در حدیث اول تقیه کرد، آن وقت حدیث دوم به صورت حکم واقعی در مآید و واجب است به آن عمل شود. اما اگر حکم تقیه در دومی باشد، واجب است برای دفع ضرر به آن عمل شود. در حال حاضر روش تقیه و عمل به دومی ضرورت ندارد، به خاطر اینکه مکلف امروز در حال تقیه نیست و می تواند دریابد که آیا حدیث دوم برای تقیه بوده است یا نه. بنابراین بر او لازم است که

به حدیث اول عمل کند؛ اما اگر نتواند بفهمد که حدیث دوم برای تقیه بوده و احتمال تقیه در آن را می دهد، واجب است یکی را اختیار کند یا اینکه توقف کند.

بهره دهم [گزینه احکام]

از کلام ثقه الاسلام محمد ابن یعقوب کلینی در مقدمه کتابش کافی، چنین استنباط می شود که روش ایشان در جایی که اخبار مختلف باشند، تخییر است. به کسی هم که چنین روشی اتخاذ کرده باشد، اشاره ای نکرده است، مع ذلك ظاهر عبارت او، مقاله اش را بی اثر کرده و شرح کلامش، عباراتش را تکذیب کرده و گفتارش را بی شنونده می کند. ثقه الاسلام کلینی می گوید: ((ای برادر! خداوند تو را هدایت کند بدان که هیچ کس با را، ی و نظر خویش از توضیح و بیان ائمه علیهم السلام در مورد اختلاف روایتها چیزی درک نمی کند، مگر آن مقداری که ائمه علیهم السلام خودشان توضیح داده اند. امام می فرماید: روایتها را با کتاب خدا مطابقت نمایید، آن که موافق و مطابق کتاب خداست عمل کنید و آن که نبود رهاش کنید و باز آن که موافق اهل سنت است ترک کنید؛ چرا که راه رشد و هدایت در مخالفت با آنهاست و باز اینکه می فرماید: آن که اکثریت بر آن اتفاق نظر دارند، صحیح است؛ زیرا بر چیزی که جمع توافق داشت، در صحیح بودنش شکی نیست. ما از این سه موضوع چیز زیادتری درک نمی کنیم، به عبارت دیگر، از ضوابط سه گانه بالا که امام فرمودند، کمترین شناخت حاصل می شود و چاره ای نداریم جز اینکه آن را به ائمه (ع) ارجا دهیم و راهی جز ((گزینه)) فرا روی ما نیست. امام هم فرموده: هر کدام از روایات را که از باب تسلیم برگزیدید، صحیح است)).

بهره یازدهم [عدم جواز حمل امر و نهی بر مجاز]

مشهور است بین بسیاری از شیعیان بخصوص اکثر متأخرین که استحباب و کراهت را از وجوه جمع بین اخبار و متناقض در فقرات فوق شمرده اند، در حالی که اینگونه تاویلات محض، اجتهاد و بلکه مخالفت با عین عبارت بزرگان ماست که در این موارد بیان صریح دارد؛ بلکه می توان گفت که بسیاری از اخبار معارض که موجب اختلاف در مسأله شده اند، صرفا ناشی از ضرورت تقیه سخنان بزرگان ما بوده است ما در این باره در کتاب الحدائق گفته ایم که امر در اخبار فوق، دلالت بر وجوب می کند و نهی، دلالت بر تحریم می کند. این نکته با آیات قرآن و اخبار معصومین نیز تأیید شده است. بنابراین، حمل امر و نهی بر مجاز (غیر از وجوب و حرمت)، نیازمند قرینه واضح و حجت آشکاری است که نمی توان از صرف وجود اخبار معارض چنین قرینه ای را استحصال کرد. این نکته ای است که نباید بر کسی که در جستجوی اخبار حض وافر و نصیب فراوان، دارد پوشیده بماند.

بهره دوازدهم [اهمیت رجوع به آرای جمع در نظام سیاسی اسلام]

آنچه از اخبار وارده در این زمینه برمیآید و من به آنها اعتماد دارم و استناد می کنم، این است که هرگاه دو خبر و یا دو حدیث با هم متعارض باشند و نتوان صحت و درستی یکی را بر دیگری دریافت، واجب است اولاً به کتاب خدا مراجعه کرد و آنها را با قرآن مقایسه نمود؛ همچنان که نصوص بر این امر تأکید دارند؛ اگرچه گفتار ائمه علیهم السلام مخالف کتاب نیست؛ زیرا قرآن آیه و حجت آنهاست و اخبار ایشان تابع آن است. در خبری که هر دو گروه (شیعه و سنی) بر آن متفق هستند، آمده انی تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتی اهل بیتی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض. پس قرآن از اهل بیت علیهم السلام جدا نیست که آنها معنایش را از جای دیگری اخذ نمایند (از کس دیگری به غیر از قرآن) و آنها هم از قرآن جدا نمی شوند تا افعال و اعمال ایشان از احکام قرآن جدا شود. آن اخباری هم که دال بر تخصیص و تقیید دارد، آن طور که در ظاهر امر به نظر می رسد، مخالف حکم قرآن نیست؛ بلکه تخصیص و تقیید، خود نوعی بیان احکام کتاب است.

اما چیزی که دلالت دارد بر مقایسه اخبار با مذهب عامه (اهل سنت)، صحیفه عبدالرحمن ابن ابی عبدالله است که از امام صادق (ع) نقل می کند که: هرگاه دو حدیث مختلف بر شما وارد گردید، آنها را بر کتاب خدا عرضه کنید؛ آن که موافق کتاب بود برگزینید و آن که مخالف است، رها کنید. اما اگر آن دو را در کتاب ندیدید بر مذهب عامه عرضه کنید، آن که موافق مذهب عامه و اخبارشان بود، بپذیرید. همچنین در این صحیفه آمده است، برای دستیابی به حکم واقعی، اخبار را باید با کتاب خدا و مذهب عامه مقایسه کرد. تقیه در این حدیث معلوم و مشخص است. مقایسه با کتاب واضح و روشن است و مراد از آن عرضه کردن اخبار بر محکمت است نه متشابهات و نیز باید ناسخ و منسوخ را شناخت. پس اگر حدیث واقعی مشخص نشد، باید آن را به مذهب عامه عرضه کرد و بر خلاف نظر آنها عمل کرد؛ زیرا از اخبار وارده این طور استفاده می شود که باید بر خلاف راه و روش ایشان (اهل سنت) عمل شود. در روایتی از علی ابن اسباط که در عیون الاخبار نوشته شده، آمده است: هرگاه آنها (اهل سنت) فتوایی صادر کردند حق این است که خلاف آن عمل شود. در صحیفه محمد ابن اسماعیل ابن بزیع از امام رضا (ع) نقل شده است که: هرگاه دیدی مردم (اهل سنت) بر چیزی روی مسأوردند، تو از آن اجتناب کن. در برخی اخبار آمده است: به خدا قسم به جز روی آوردن به قبله چیزی در دست آنها باقی نمانده است.

اما در صورتی که امکان عرضه حدیث بر مذهب اهل سنت وجود نداشته باشد، باید قول اکثریت را (جمع) در این مورد جویا شد (در صورتی که جمعی حدیثی را تأیید کردند، آن را پذیرفت)؛ زیرا هم مقبوله حنظله بر آن تأکید دارد و هم مرفوعه زراره. قابل ذکر است که امروز رجوع به جمع بسی دشوار است.

هر زمان که دستیابی به این قاعده های سه گانه میسر باشد، نباید با آنها مخالفت کرد و اگر نتوان یکی از آنها را ترجیح داد، باید بر ساحل احتیاط توقف کرد و راه دیگری را در پیش گرفت. اگرچه اخبار وارده برخی بر ((تخییر)) و برخی بر ((ارجا)) دلالت دارند؛ اما در صورت جمع بین آن دو، احتمال اینکه حکم صادره به متشابهات ملحق شود، وجود دارد. و آنچه ثقه الاسلام بیان کرده مبنی بر اینکه ((تخییر)) جایز است، گرچه خالی از قوت نیست؛ اما بر طرق سه گانه ارجحیت ندارد. در صورتی که طرق سه گانه میسر نباشد، باید احتیاط کرد؛ زیرا اخبار احتیاط عموماً و خصوصاً تعدادشان بیشتر و مستندترند و دلالتشان نیز واضحتر است.

بهره سیزدهم] [(5)

بهره چهاردهم] مقبوله حنظله دلالت بر عموم دارد]

این خیر دایر بر این است که احکام شرعی سه گونه اند. اخبار دیگری نیز موید همین مسأله اند که بخشی از آنها در ((الدره الموضوعه فی البراه الاصلیه)) ذکر گردید. اصحاب ما اخباریون و برخی از اصولیین از جمله شیخ الطایفه در ((عده)) و شیخ مفید در ((الدره)) معتقدند که احکام شرعی دو گونه اند؛ ایشان می گویند به خاطر عمل به البراه الاصلیه، احکام شرعی یا حلالند یا حرام؛ اینان بر آیه اصلیه را از مرجحات شرعی می دانند و در مقابل، برای اثبات ادعای خود از اخبار ضعیفی مدد می جویند؛ در حالی که بر کسی که کتابهای ایشان را ملاحظه کرده باشد پوشیده نیست که اگر بر آیه اصلیه از مرجحات شرعی بود، ائمه علیهم السلام آن را در ردیف طرق منکور ذکر می کردند. ثانیاً، ائمه علیهم السلام در صورت تساوی بودن دو خبر، ((ارجا)) و ((توقف)) را لازم دانسته اند. همچنان که در مقبوله حنظله و مرفوعه زراره آمده است، در صورت عدم توقف و ارجا، صدور حکم از قبیل حکم در متشابهات است که ما موریم از آن، اجتناب بکنیم و وقوع در آن سبب هلاکت است. برخی از متأخرین می گویند؛ ((توقفی)) که امام به آن امر کرده در مقبوله منکور، در خصوص منازعه بر سر اموال و فرایض است، همچنان که در ابتدای خبر آمده است. این استدلال از خانه عنکبوت نیز سست تر است؛ زیرا اولاً سؤال خصوصی، جواب عمومی ندارد (یعنی اگر سؤال خصوصی بود، امام جواب عمومی به آن نمی داد؛ در حالی که سؤال عمومی است و جواب آن نیز عمومی است). دوم

اینکه، مواردی که امام در حدیث فوق ذکر کرده اند در خصوص تعارض اشیاى بخصوص نیست؛ بلکه شامل هر حکمی است که اخبار آن متعارض باشند. سوم اینکه قائلین به برابری اصلیه همچنان که در سایر احکام آن را ترجیح می دهند و به آن استناد می کنند، در بحث از اموال و فرایض نیز آن را ترجیح می دهند.

بهره پانزدهم [درک شناخت و آگاهی حاکم]

مقبوله مذکور و سایر اخبار دلالت دارند بر اینکه احکام سه گونه اند؛ در مقبوله مذکور امام می فرماید: احکام حلال، مشخص و بیان شده هستند و احکام حرام هم مشخص و بیان شده هستند. و آنچه بین این دو است شبهه است، (پس احکام عبارتند از: حلال، حرام و شبهه) و باز می فرمایند: احکامی هستند که رشد و تعالی آنها مشخص و بیان شده است؛ این احکام را باید به کار بست. احکامی نیز هستند که ضلالت و گمراهی آنها بیان شده است و باید از آنها اجتناب کرد. دسته سومى از احکام هستند که ملتبس و مبهم می باشند؛ این احکام را باید به خدا و رسولش واگذار کرد. بنابراین، آن احکامی که به طور قطع و یقین نمی توانیم آنها را به ائمه علیهم السلام نسبت دهیم، اینها وارد در شبهات هستند؛ اگرچه مظنون به گفتار ائمه علیهم السلام باشند. آنچه در آیات و روایات وارد شده مبنی اینکه از گفتار به غیر علم خودداری شود، دال بر همین امر است؛ زیرا قول به غیر علم داخل در شبهات است. احکام شبهه ناک را نمی توان به صورت احکام جزم و قطع و یقین درآورد؛ زیرا آنها پیچیده و مبهم هستند و علاوه بر آن، دارای نقص هستند و نمی توان در حد جزم، حکمی برای آن صادر کرد. برخی از متأخرین ادعای حصول قطع و یقین در اینگونه احکام را دارند که در جواب باید گفت؛ شکی نیست عقل و فهم و درک انسانها به يك اندازه نیست؛ برخی از این عقول مانند برق، دانش را می رباید و برخی راكد و متوقف هستند و برخی هم بین این دو قرار دارند. لذا معرفت نسبت به احکام و ادراك آنچه در آن احکام است که بیان باشد از نقص و ابرام نیز در انسانها متفاوت است. در حدیث الذراد آمده است؛ ابی جعفر (ع) به امام صادق (ع) فرمود: ((ای پسر من شناس مراتب شیعه ها را به اندازه شناخت و معرفتشان از روایات. به درستی که معرفت (شناخت و آگاهی) درک روایت است (شناخت و معرفت با درک روایتها به دست مآید). با درک و درایت است که مومن به بالاترین از ایمان دست می یابد. من در کتاب علی (ع) نظر کردم، دیدم در کتاب آمده است. همانا قدر و منزلت هر کس به اندازه معرفت اوست. همانا خداوند محاسبه می کند خلائق را در دار دنیا به اندازه عقلی که به آنها داده است.)) از این حدیث استفاده می شود تکلیفی که در کتاب و سنت برای انسان مقرر گردیده، به اندازه عقل و خردی است که خداوند به وی عطا کرده است و عمل او نیز به اندازه تحصیل او از علوم، مانند: مناقض یا موید یا قرینه یا ناسخ یا مخصص یا مقید و مثل اینهاست و بر انسان واجب است بر اساس اینها عمل کند. اگر هم خطایی در کارش بود، در صورتی که به اندازه وسع خود در راه یادگیری این علوم تلاش کرده باشد، مواخذه نخواهد شد؛ زیرا این تلاش، نهایت تکلیفی است که بر گردن اوست یا مأمور است به انجام رساند و این چیزی است که فهم او بدان رسیده است. بله، چنانچه خطا در اثر عدم تلاش و کوشش در راه فهم این امور باشد، به خاطر تقصیر در فحص، مواخذه بعید نیست. آنچه در این مورد ذکر شد، مخصوص عده خاصی هم نمی باشد؛ هم شامل مجتهدین می باشد و هم شامل اخباریون. برخی از اخباریون متأخر، تصریح کرده اند که آنها با مجتهدین اختلاف دارند؛ در حالی که اختلاف آنها بر سر تسمیه است؛ زیرا هر دو گروه، احکام خویش را از کتاب و سنت می گیرند. اخباریون آنچه از کتاب و سنت می فهمند، ((علم)) می نامند؛ اما آنچه مجتهدین از کتاب و سنت می فهمند، آن را ((ظن)) می گویند. این دو گروه در اکثر مواردی که احکام را از کتاب و سنت می گیرند، مشترکند. مجتهدین فهم خود از کتاب را ظن نامیده اند؛ زیرا در نظر آنها علم یعنی اعتقاد جازم مطابق با واقعیت که هیچ گونه نقص در آن نباشد. و اخباریون که آن را علم نامیده اند منظورشان آن چیزی است که اعم است و نفس انسان با آن آرامش پیدا می کند و به آن مطمئن می شود. بنابراین، عمل درجات متفاوتی دارد. در این صورت می توان گفت ظن اخباریون بر مجتهدین مبنی بر اینکه آنها (مجتهدین) به ظن عمل می کنند که خلاف آیات و روایات است، موجه نیست.

چرا که اختلاف در تسمیه است. بله، اگر مجتهدین در فهم احکام خود به دلایلی خارج از کتاب و سنت استناد کرده باشند، شکی نیست این طعن متوجه آنها خواهد بود. شارح، کتاب و سنت را مناط احکام و مرجع حلال و حرام قرار داده است. هر چیزی که از این دو گرفته شود مستند علمی و یقینآور است؛ اما ((ظن)) مناط عمل نیست؛ بلکه ((علم)) است که ما مأمور به عمل به آن هستیم (ظاهراً منظور از علم در اینجا همان کتاب و سنت است. حتی يك احتمال ضعیف در ظن غالب، آن را از استدلال دور می‌کند. مشهور است وقتی احتمال در چیزی واقع شد، استدلال در آن باطل می‌شود. همه بحث و جدل حتی در این است که وقتی در حکمی احتمال واقع شد، باب استدلال در آن بسته می‌شود و دیگر هیچ گفتاری نیست که در آن مجال احتمال در آن وجود داشته باشد و هیچ دلیل وجود ندارد مگر آنکه احتمالی در آن باشد. پس در این صورت، منکران نبوت می‌توانند احتمال را در ادله مسلمین وارد کنند. همچنین منکران توحید می‌توانند در هر دلیل موحدین، شك و احتمال را جاری سازند. در این صورت حمل علم در این زمینه آن هم به صورت جازم و قطعی و مطابق با واقع، بی‌نهایت بعید است. خداوند هم در شریعت چنین چیزی را جایز ندانسته است و در احکام شرعی ما را بدین کار مکلف نکرده است.

اما اخباری که از عمل به ظن منع کرده اند، منظورشان از این ظن آن ظنی است که مستند به رای و هوی و قیاس و استحسان باشد؛ زیرا اینها از دلیل کتاب و سنت خارج هستند؛ همچنان که اهل سنت بر آنها هستند. در کتاب احتجاج از امیرالمومنین (ع) آمده است: از اصحاب رای بر حذر باشید؛ همانا اینها دشمن سنت هستند. احادیث را اگر حفظ کنند، نادیده می‌گیرند. اگر سنن را حفظ کنند، به زودی از آن خسته می‌شوند پس مخالفت کنید با کسانی که رای خود را بر احادیث ترجیح می‌دهند و مردم را گمراه می‌سازند. از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود، کسی که دینش را از کتاب و سنت پیامبر (ص) بگیرد، اگر کوهها از جای کنده شوند او پابرجاست؛ اما کسی که دینش را از اقوال دیگران بگیرد، از دین منحرف می‌شود.

از علی ابن حسین (ع) نقل شده که فرمود: دین خدا با عقلهای ناقص درک نمی‌شود، با آرای باطله و مقیاسهای فاسد به دست نمآید. دین خدا به دست نمآید، مگر با تسلیم. کسی که تسلیم ما شد سالم می‌ماند و کسی که پیرو ما شد هدایت می‌شود و کسی که به قیاس و رای نزدیک شد، هلاک می‌شود.

بهره شانزدهم] عدم جواز صدور حکم در مشتبهات]

خبر مذکور دلالت دارد بر اینکه در متشابهات حکم بر توقف است و رد آن و ارجای آن به خداوند متعال و ائمه علیهم السلام. اخبار دیگری نیز دال بر همین امر است. در کتاب الامالی شیخ صدوق به سند الی جمیل ابن صالح از امام صادق (ع) از اجداد گرانقدرش علیهم السلام گفت: رسول الله فرمود: ((امور سه گونه اند؛ اموری هستند رشد و هدایت آنها روشن و واضح است، پس از آن تبعیت کنید. اموری هستند که ضلالت و گمراهی آنها آشکار است، پس از این امور اجتناب کنید. امور دیگری هستند که با این دوگونه تفاوت دارند (نه رشد آنها مشخص است و نه غی آنها). این امور را به خدا و رسول او ارجا دهید. در کتاب ((الخصال)) با سندی از ابی شعیب از ابی عبدالله (ع) نقل می‌کند که حضرت فرمود: ((باتقواترین مردم کسی است که در هنگام شبهه، توقف نماید.)) شیخ صدوق در کتاب الامالی آورده است؛ امیرالمومنین هنگام وفات در وصیتی به فرزندش امام حسن (ع) فرمود: وصیت می‌کنم ترا ای فرزندم که نماز را در وقت آن به جای آوری... و در هنگام شبهه سکوت را ترجیح دهی (به شبهه عمل نکنی).

در المحاسن با سند از ابی جعفر و ابی عبدالله علیهم السلام نقل شده که فرمود: توقف در هنگام شبهه بهتر از فرو غلتیدن در هلاکت است و اینکه ترك حدیثی را که خود ندیده ای، بهتر است از روایت حدیثی لم تحصه.

به علاوه، احادیث دیگری نیز در این زمینه وجود دارد که در آینده بخشی از آنها را باز خواهیم گفت. بنابراین آنچه برای من آشکار شده، این است که منظور از شبهه آن چیزی است که حکم آن مشتبه باشد، به طوری که واضح نباشد حکم آن در کدام يك

از افراد حلال یا حرام جای می‌گیرد؛ زیرا دلیل وارد بر این حکم، از روی نص نمی‌باشد و در حکم هم ظاهر نمی‌باشد. شکی نیست چنین حکمی داخل در شبهه است و واجب است در چنین حکمی توقف کرد. قرآن کریم در این باره می‌فرماید: هو الذی انزل علیک الکتاب منه آیات محکمت هن ام الکتاب و آخر متشابهات فاما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغای الفتنه و ابتغای تاویل... در این صورت نسبت دادن اشیا به حکم، ناشی از ثبوت دلیل آن می‌باشد. دوم اینکه، در متشابه، نص به طور کلی دیده نمی‌شود. صدوق بخشی از خطبه امیرالمومنین (ع) را نقل می‌کند که امام فرمود: خداوند حدودی را مشخص کرده، از این حدود تجاوز نکنید. واجباتی را فرض کرده است، آنها را نشکنید؛ اما نسبت به چیزهایی هم سکوت کرده است. خداوند از روی فراموشی در این باره سکوت نکرده؛ بلکه به خاطر لطف و رحمت به شما بوده است. پس استقبال کنید امر خدا را. سپس فرمود: امر حلال واضح است و امر حرام نیز مشخص می‌باشد؛ آنچه بین این دو است، شبهه است. کسی که متشبهات را ترک کند (یعنی گناهان را) و آنچه برای او روشن شده از معاصی ترک کند، خداوند او را حمایت می‌کند؛ اما کسی که نزدیک شود به شبهه ممکن است داخل شود در آن. گاهی از این شبهه به مبهمات نیز تعبیر شده است. امیرالمومنین (ع) در خطبه ای، دشمنان خدا را اینگونه معرفی می‌کند: وقتی که یکی از مبهمات را نزد او مآورند، در جواب آن مقداری چرند از رای خود برای آن آماده می‌کند. این شخص مانند عنکبوتی است که تارهایی را به دور خود تنیده باشد. در افکار و اوهام غرق است. در تاریکیها سیر می‌کند و بر شبهات سوار می‌شود.

- 1- زندگی علامه بحرانی از منبع ذیل گرفته شده است. الحدائق الناضر فی احکام العترة الطاهرة، تألیف شیخ یوسف بحرانی، تفسیر از محمد تقی ایروانی، (بیروت: دارالاضواء، 1405 هـ 1985 م ج 1، مقدمه کتاب.
- 2- در مورد سال وفات شیخ، روایتهای ضعیفی نیز وجود دارد که برخی آن را سال 87، 88، یا 89 ذکر کرده اند؛ اما صحیح ترین قول همان است که در بالا بیان شد و نزدیکترین قول صحیح نیز 87 می‌باشد.
- 3- این ترجمه قسمتی از کتاب علامه بحرانی با مشخصات کتابشناسی زیر است.
- علامه بحرانی، الدرر النجفیه، (قم: موسسه احیا التراث اهل البیت، بی تا).
- 4- مطلب داخل پرانتز از مترجم است.
- 5- ترجمه و توضیح بهره سیزدهم به دلیل عدم ارتباط مناسب با سایر مطالب لازم به نظر نمی‌رسید. مترجم